أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 امروز خب روز یك‌شنبه است، گفتیم كه یوم الشروع است بعد از یك مدتی تأخیر، یك مطالبی در ذهنم بود، گفتم این را خدمت رفقا عرض كنم، و وعده‌اش را هم مدت‌ها بود كه داده بودیم و قرارش هم گفتم اگر فرصتی پیدا بشود در یكی از همین شب‌های سه شنبه‌ای كه خب جلسات هست، ما این چند نكته را خدمت رفقا بگویید. و طبعا سؤال هم خیلی از من شده در این زمینه، و همینطور مرتّب می‌شود، و منتها به واسطه خب بعضی از محذورات، تا حالا فرصت نشد كه شب سه‌شنبه خدمت رفقا باشیم، و شاید هم اگر مثلا برسیم، نمی‌دانم كه فرصتِ برای طرح این مطالب هست یا نیست.

 لذا علی كلّ حال ما چیز كردیم، ما گفتیم در این روز اول كه خدمتتان می‌رسیم، این نكات را عرض كنیم، و به عنوان یوم الشروع تا ان‌شاءالله بعد فردا اگر عمری باقی بود، دیگر همین برنامه معمول را در دو بحث فلسفه و فقه، منتها با یك مدّت كم‌تر، این را داشته باشیم.

 مسئله‌ای كه رفقا باید به آن توجه داشته باشند و طبعا این مطلب و این قضیه مربوط به این جمع نیست، بلكه مربوط است به همه افراد، و همه رفقا، و به واسطه ... چه زن، چه مرد، چه رفقای اهل علم، و چه غیر اهل علم، چون این مسئله، به علم و غیر علم كاری ندارد، بلكه مسئله به خودِ نفس و مسائلی كه مربوط به نفس است، بستگی دارد، و طبعا در این قضیه همه ما مشترك هستیم، حتی خود بنده. و به واسطه همین قضیه هم هست كه شما متوجه شده‌اید كه بنده در مسائل و در قضایا و در ارتباطات، روش خاصی دارم، و این مسئله به خودِ كیفیت حال خود من برمی‌گردد، و چاره‌ای هم جز این نیست و حالا خواست و مشیت خدا به چه كیفیتی هست، آن را ما اطلاعی نداریم، ولی باید بر اساس تكلیف عمل كنیم، و آن تكلیف تا آن‌جایی كه فكر ناقص و عقل ناقص ما راه دارد، ما موظف هستیم.

 مرحوم آقا و بزرگان، تا آن‌جایی كه بنده به یاد دارم، نسبت به كیفیت ارتباطات، خیلی تأكید داشتند. مقداری از این قضیه را ایشان با حذف خیلی از مطالب، در كتاب روح مجرد آورده‌اند، و در آن‌جا نوشته‌اند كه: افرادی آمدند و ادعای عدم نیاز به تربیت و تتلمذ كردند، و ادلّه واهی هم اقامه می‌كردند بر این‌كه امام علیه السلام زنده است و او همه امور را به دست دارد، و غیر از او هم خب مرحوم آقای انصاری بوده‌اند، و انسان باید از ... استاد بعد از فوت، به یك چیزهای دیگری می‌رسد، به یك قدرت‌های دیگری این دسترسی پیدا می‌كند، و لذا نیازی به استاد مجدد نیست، نیازی به تربیت مجدد نیست و همان تربیت كفایت می‌كند.

 خب پاسخ مسئله خیلی بدیهی است، و آن این است كه همان افرادی كه شما تا به حال پیش آن‌ها بوده‌اید، افراد دیگر هم بوده‌اند، و علمشان از شما بیشتر است، اگر بیشتر نباشد، كمتر نیست، كدام‌یك از آن‌ها علمیتشان و جامعیتشان مثل مرحوم آقا بوده؟ كدام‌یك از آن‌ها؟ و كدام یك از آن‌ها ادراكشان و معرفتشان نسبت به مسائل به اندازه مرحوم آقا بوده، یا این‌كه افرادی هم كه در آن زمینه بودند از غیر از اهل علم حتی. و اگر شما ادعای بی‌نیازی می‌كنید نسبت به استاد، خب این چه ربطی به بقیه دارد؟ بقیه‌ای كه الآن تازه آمده‌اند، یا یك چند صباحی است كه در این راه حضور دارند، خب طبعا این قضیه به آن‌ها نمی‌تواند مربوط باشد و شما چرا این مسئله را دارید به عنوان عموم دارید منتشر می‌كنید؟ خب شما چند سالی پیش آقای انصاری بودید، بعضی از شما حتی پیش مرحوم قاضی هم رفت و آمد داشتید، بسیار خب! شما مدعی این هستید كه ما نیاز به استاد نداریم؛ خب این كسی كه هنوز شش ماه آقای انصاری را دیده، یا همان یك ماه آخر حیات مرحوم آقای انصاری هست، خب این كه كسی را ندیده، چرا شما نسبت به او حتی می‌گویید كه نیازی به استاد نیست؟ این چیست؟ این معلوم می‌شود همه این‌ها كلك است و همه این‌ها بازی است و این‌ها همه به خاطر نگه داشتن دكان و دستگاه خودشان است، نگه داشتن افراد و مرید است، و پای نفس در اینجا در كار است، و عناد و مقابله با آن به اصطلاح واقعیت و حقیقتْ مطرح است. و الّا خب چه اشكالی دارد كه انسان فرض بكنید كه تا به حال پیش یك شخص بزرگی باشد و بعد به یك بزرگ دیگری مراجعه كند؟ مگر آقای حداد چه می‌گفتند كه مرحوم قاضی آن‌ها را نمی‌گفتند؟ یا مرحوم انصاری چه می‌گفتند كه آقای حداد به خلافشان بخواهند بگویند؟ یا همینطور مرحوم آقا؟ هان؟ آقای حداد كه دعوت به انتحار نكرد كه خودتان را بكشید، یا این‌كه زنانتان را طلاق بدهید یا این‌كه عمل خلاف شرع انجام بدهید؟ مگر آقای انصاری نمی‌گفتند دستورات را انجام بدهید؟ مگر جزو دستورات، نماز شب نبود؟ پس چرا این‌ها می‌گفتند كه ما نیازی به نماز شب نداریم؟ مگر جزو دستورات آقای انصاری، انجام ذكر نبود؟ الآن نامه‌هایی كه آقای انصاری برای مرحوم آقا در نجف فرستاده‌اند، نامه‌ها هست، كه دستور ذكر دادند به مرحوم آقا. خب، اگر غلط است، پس آن‌جا هم غلط است. پس دستورات آقای انصاری هم غلط است. و اگر درست است، چرا این درست نباید ادامه پیدا كند؟ چرا نباید ادامه پیدا كند؟ مگر امر درست، و صحیح، بایستی كه در یك جا متوقف بشود و بایستد؟ اگر انسان نیاز به آب دارد، خب همیشه باید آب بخورد دیگر، نمی‌شود یك وقت بخورد و یك وقت نخورد؛ تا جایی كه تشنه می‌شود باید بخورد. وقتی كه تشنگی‌اش برطرف می‌شود نباید بخورد.

 این‌ها همه اش مسائلی بود كه ما در آن موقع مشاهده می‌كردیم و جلساتی كه تشكیل می‌شد، این جلسات را ما می‌دیدیم و این‌ها در خودِ زمان آقای انصاری هم دروغ می‌گفتند، در همان زمان دروغ می‌گفتند، منتها خب بالاخره حیای ایشان و بزرگواری ایشان، خب مانع می‌شد از این‌كه آن‌ها را إخراج كنند و بیرون ببرند، و الّا در همان زمان هم این‌طور نبود كه این‌ها وابسته باشند. بله، در زمان خود آقای انصاری كسانی بودند كه آمدند مدتی و بعد مخالفت با ایشان را در پیش گرفتند و رفقا هم با آن‌ها برخورد كردند و نه تنها آن‌ها رفتند، بلكه خب این‌ها هم ارتباطشان را با آن‌ها قطع كردند. و این، به این جهت بود كه طبیعی است كه وقتی انسان بخواهد ارتباط داشته باشد با یك فردی، این ارتباط، در روحیه او تاثیر می‌گذارد، این یك مسئله طبیعی است. و ما نیامده‌ایم كه هر روز هِی تجربه كنیم و هِی به یك نتیجه برسیم و دوباره روز دیگر تجربه كنیم و به یك نتیجه دیگر برسیم. یك دفعه تجربه می‌كنیم و تمام شد؛ خدا مگر به انسان چقدر عمر داده؟ و چقدر مگر ما باید در اینجا بمانیم؟ و چقدر مگر باید مسائل را هِی بسنجیم؟ وقتی كه انسان می‌بیند مطلب از این قرار است، و یك خلافی را مشاهده می‌كند، خیلی خب؛ می‌آید تذكر می‌دهد، و بعد دوباره تذكر می‌دهد، سه باره تذكر می‌دهد، و وقتی دید كه نه، فایده‌ای ندارد، دیگر در این صورت وقت خود را نباید برای این امور دیگر تلف كند و بگذارد؛ باید بلند شود برود دنبال كار خودش.

 در مسیر انسان، در مسیر زندگی، ممكن است كه مطالبی پیش بیاید و فراز و نشیب‌هایی پیدا بشود، و انسان باید به تصحیح آن‌ها و اعتدال آن‌ها باید بپردازد و در این شكی نیست، چه نسبت به مسائل خانوادگی و چه نسبت به مسائل رفاقتی. ولی این یك حدّی دارد، وقتی كه رسید به آن حدّی كه دید فایده‌ای ندارد و شخص راه خودش را می‌رود و برای خلاصه مسائل دیگر، دنبال مُرید جمع كردن و رفیق جمع كردن و حریف جمع كردن و این‌هاست، دیگر در این‌جا انسان نباید نسبت به این مطالب كوتاه بیاید و باید ارتباطش را قطع كند؛ تمام است قضیه. و مسئله این نیست كه در اینجا خب قضیه استاد و شاگرد و فلان این حرفها در این‌جا مطرح نیست. بنده همانطوری كه عرض كردم، از اول نه به این مسئله مدعی بوده‌ام، و نه ثبوتا یك همچنین مسئله‌ای بوده. مقام استاد، یك مقام دیگری است و مقام یك ولی خدا یك مقام دیگری است. ولی صحبت در این است كه ما چه كنیم كه خداوند این قدرت را در ما قرار نداده است كه بتوانیم با یك دست دو تا هندوانه برداریم. خدا به ما قدرت داده با یك دست، یك هندوانه برداریم، بیش از یك هندوانه می‌افتد، نمی‌توانیم؛ دست ما، قدرتش را هم داشته باشد دو تا هندوانه بردارد، گنجایش ندارد. گنجایش برای یك دانه است. و به خاطر ... همین مسئله است كه ما را دچار نابسامانی‌ها می‌كند، راه ما را می‌بندد. راه ما را می‌بندد، و نفس ما را متحوّل می‌كند. از مسائل بسیار مهمّی كه در سیر و سلوك لازم است ما به آن توجه داشته باشیم، مسئله ارتباط ما با رفیق است. این ارتباط با رفیق، نامحدود نیست؛ محدودیت دارد. ارتباط با رفیق، به معنای دعوت رفیق است به وارد شدن در حریم دل، وقتی كه شما با یك رفیق ارتباط پیدا می‌كنید، كارت دعوت فرستاده‌اید كه شما بیا، در این حریم منزل پیدا كن، مأوا و ملجأ و مسكن پیدا كن، تو می‌توانی در این حریم وارد بشوی، تو می‌توانی در این حریم حضور پیدا كنی. من در زیارت می‌روم، تو را به همراه خودم می‌برم. شما وقتی زیارت‌گاه می‌روید، برای رفقایتان دعا نمی‌كنید؟ دعا می‌كنید. این دعا كردن یعنی چه؟ یعنی حضور رفیق در هر جا و در هر منزلی كه شما در آن‌جا هستید. شما تا حالا شده بروید زیارت‌گاه برای عمر دعا كنید؟ لعنش هم می‌كنید صدتا فرض بكنید كه بالایش هم می‌گذارید رویش و تحویلش می‌دهید. تا حالا شده بروید زیارت امام رضا برای یزید دعا كنید؟ معنا ندارد! چون در این حریم، یزید و عمر سعد راه ندارند؛ در این حریم عمر و ابابكر و خالد بن ولید راه ندارد، جا ندارد. در این حریم، كسی كه معاند و مبغض هست، راه ندارد. معنا ندارد كه راه داشته باشد. همین‌طور در حریم دل انسان، كسی كه بنای مخالفت و بنای معارضه دارد، نباید راه داشته باشد. برای چه راه داشته باشد؟ كه الزام كرده ما را كه دعوت برای همه بفرستیم؟ كه الزام كرده؟ مرحوم قاضی؟ امام زمان؟ امام زمان گفته كه كارت دعوت برای همه بفرست؟ از این شهرك قدس، از آن بالا بگیر تا برو آن پایین، پردیسان و مهدیه و فرض كنید قم و اطراف و این‌ها یكی یك كارت دعوت بفرست، همه تشریف بیاورید!

 این كه اصلا آش شلّه قلم‌كاری خواهد شد كه دیگر اصلا نمی‌شود درستش كرد. وقتی كه شما دعوت می‌كنید افراد را برای مجلس، هزار تا ملاحظه پشتش می‌گذارید. این فردی كه دارید دعوت می‌كنید، آدم مریض نباشد كه بیماری، اپیدمی بیاید بقیه را مریض كند. وقتی كه یك نفر دعوت می‌شود در این مجلس، و این یك مرض اپیدمی داشته باشد و بقیه را مریض كند، مسئولیت به عهده صاحب مجلس است؛ آقا چرا این را آوردی؟ یا اگر آوردی چرا به ما نگفتی؟ چرا بدون این كه به ما اطلاع بدهی این آدم مریض را در این مجلس آوردی؟ بیرون بود، خوب می‌شد، بعد می‌آوردی. تو آوردی در اینجا و بقیه را در اینجا بیمار كردی، به واسطه این كسالت بیمار كردی. و مسئولیتش به عهده توست. توی صاحب‌خانه مسئول هستی كه بقیه بیمار شدند. ده نفر بیمار شدند، پانزده نفر شدند ـ حالا همه هم نشوند ـ اما اگر تو این را راه نمی‌دادی ده نفر مریض می‌شدند؟ هان؟ كه گفته كه بایستی كه مریض وارد یك مجلس بشود و افراد را ـ ولو دو نفر را ـ مریض كند؟ كه گفته؟ خب هزارتا مجلس هست بلند شود برود در آن مجلس‌ها برود، چرا این‌جا بیاید؟ چه دلیلی دارد كه اینجا بیاید؟ ببینید! قضیه انقدر هم شل نیست. انقدر مسئله، مسئله سهل نیست كه انسان بخواهد فرض بكنید كه یك إعلان عمومی و یك اعلام همگانی و یك اعلان شامل، بخواهد داشته باشد بگوید هركس می‌خواهد بیاید، هركس نمی خواهد ... این حرف‌ها نیست! افراد، باید طبق انضباط و طبق برنامه باشند. ما در این دوران، وقت خود را نباید همه‌اش به إن قلت و إن قلت بگذرانیم. مكتب عرفان، مكتب تربیت و مكتب تعلیم است. همانطوری كه بنده در جلد اول یا دوم اسرار ملكوت ذكر كرده‌ام و تتمه‌اش در جلد سوم الآن دارم می‌نویسم، الآن مشغول نوشتنش هستم، ان‌شاءالله اگر خواست خدا باشد، شاید در دو هفته دیگر جلد سوم تمام بشود، اگر خواست خدا باشد. عرض كرده‌ام كه این مكتب، مكتب فهم و مكتب ادراك است. مكتب درویش‌ها و صوفی‌ها و این‌ها كه درمی‌آیند می‌گویند كه این‌جا سرت را بینداز پایین و سرت را بالا نكن و كه بعد از زمان مرحوم آقا این بدعت‌ها را آوردند، كه كسی نباید حرف بزند و این‌جا ـ عینا عبارتشان این بود ـ كه در اینجا كسی سرش را بالا نباید بكند.

 خب تو كه هستی كه سر را نباید بالا كرد؟ تو كه هستی؟ خیلی مسئله، خلط شده بود و قاطی شده بود. كسی نباید سرش را بالا بكند و آن شب كه صحبت كردند قضیه لاحول و لا قوّه إلّا بالله را مطرح كردند كه اگر كسی یك دو تعلق داشته باشد به دو نفر، این به جایی نمی‌رسد، ممكن است كه راه درست باشد، ولی باید یك جا گذاشت. دروغ می‌گفتند! همه حرف‌هایشان دروغ بوده، همه كلك بوده. امروز یك حرف می‌زنیم، فردا حرفمان را پس می‌گیریم، پس فردا كه مچمان باز می‌شود: ما كی گفتیم، ما كی بودیم؟

 همان شب بیست و هفت رجب، مبعث، شما نگفتید كه یك جا را نمی‌شود ... نمی‌دانم دل را نمی‌شود به دو جا سپرد؟ نگفتید؟ نوارش نیست؟! آنی كه گفته بود لا حول و لا گوّه (!) إلّا بالله؟ ... غیر از كسی كه می‌تواند مدعی خلافت حقیقی ـ تازه نه وصایت ظاهری ـ كسی می‌تواند این حرف را بزند؟ وقتی كه مچ باز می‌شود و معلوم می‌شود خبری نیست: نه ما كی گفتیم وصی هستیم؟ نه، ما كی گفتیم جانشین هستیم؟!

 چرا دروغ می‌گویید؟ حقه بازی چرا می‌كنید؟ اگر خلاف كرده‌اید صاف بگویید ما خلاف كرده‌ایم. شما خودتان به من نامه ننوشتید و نگفتید كه اگر مخالفت كنم خدا با كسی رودروایسی و قوم و خویشی ندارد؟ این حرف را كه می‌زند؟ چرا پسرعمه من برای من نامه نمی‌دهد؟ چرا پسردایی من یك همچنین چیزی نمی‌فرستد؟ درست شد؟ این چیست؟ این‌ها همه كلك‌های نفس است؛ نفس كلك دارد. شما تا به حال یك عبارت از زمان مرحوم آقا از من راجع به یك همچنین قضیه‌ای شنیده‌اید؟ كه كسی كه در اینجا می‌آید نباید جای دیگر برود، اگر جای دیگر برود پس اینجا بیاید؟ اگر شنیده كسی، بیاید بگوید. اگر بنده جایی برای كسی نامه‌ای داده‌ام، صحبتی كرده‌ام، مسئله‌ای گفته‌ام بیاید بگوید. ابدا یك همچنین مطالبی نیست؛ اتفاقا خلافش هست.

 و الآن در جلد سه، خلاف این مطالب را بنده دارم می‌نویسم. راهِ رسیدن به معرفت، خطّ قرمز ندارد. هركسی می‌تواند به هرجایی كه احتمال می‌دهد كه در آن‌جا تحصیل معرفت كند، واجب است برود. مگر مرحوم آقا نفرمودند كسی كه می‌خواهد برای تحصیل علم برود در هر كجا، نیاز به اجازه گرفتن از من نیست؟ كه بیاید اجازه بگیرد و بعد برود؛ نه خیر! بلند شود برود. كه بعد آمدند همین حرف آقا را تحریف كردند.

 به بنده فرمودند كه به افراد اعلان كن: هركسی می‌خواهد برود مشهد، هركس می‌خواهد برود قم ـ از اهل علم ـ هركس می‌خواهد برود اصفهان، می‌خواهد برود شیراز، می‌خواهد برود تهران، هركجا، در هر دهی، درسی بخواند، استادی در آن‌جا دیده، نیاز نیست كه از من سؤال كند؛ بدون اجازه برود و به دنبال آن تحصیل علم و تحصیل معرفت باشد. بله! آن مطلبی را كه فرمودند، این است: اینی كه انسان در دو جا نمی‌تواند تعلق داشته باشد، مربوط به ولی خداست، و مربوط به ارتباط با ولی خداست، كه در آن‌جا از یك نفر باید دستور بگیرد، آن یك مطلبی است و درست هم هست. این ارتباط به من و شما ندارد، این ارتباطی به امثال ما ندارد. و یك نفر از بستگان ما، در همان زمان، در یك مجلسی در تهران شركت كرده بود، همان فردی كه، زارعی كه ایشان در روح مجرد اسم آورده‌اند، كه مدعی عدم نیاز و عدم احتیاج به استاد بود، آن فرد كشاورز. مجلس داشت، در تهران مجلس داشت و امثال ذلك و مدتی هست كه فوت كرده.

 یك شب شركت كرده بود و آمده بود در مشهد و گفته بود كه ما در آن‌جا رفتیم و چه حرف‌های خوبی ایشان می‌زد و فلان. ایشان فرمودند: این‌دفعه اگر پایت را در آن‌جا بگذاری با تو قطع رابطه می‌كنم.

 از نزدیك‌ترین بستگان به ما هم بود! درست شد؟ این به خاطر چه بود؟ به خاطر این بود كه آن فرد إغوا می‌كرد، نه این‌كه حرف درست می‌زد، و مرحوم آقا می‌فرمودند كه: وقتی من می‌شنوم یك نفر پیش این رفته، بدنم به لرزه درمی‌آید و می‌گویم دیگر كارش تمام است. اغواء می‌كرد. اگر درست صحبت می‌كرد، اگر درست حرف می‌زد كه مرحوم آقا ایراد نداشتند. مگر مرحوم آقا به ما نمی‌گفتند كه پیش بزرگان بروید و از آن ها استفاده كنید؟ به خود بنده مگر نگفتند پیش مرحوم آسیدرضای بهاء الدینی بروید؟ پیش آقای بهجت بروید؟ و از آن ها فایده ببرید، پیش مرحوم علّامه طباطبائی بروید، و حتی اگر نمی‌رفتیم ما را دعوا می‌كردند.

ـ رفتید یا نرفتید؟ استفاده كردید یا نكردید؟

 در عین حال كه ما از یك نفر هم دستور می‌گرفتیم بر حسب ظاهر. چه منافاتی دارد؟ چه ایرادی دارد؟ ایشان مگر منبری دعوت نمی‌كردند؟ منبری دعوت می‌كردند، حتی منبری‌ای كه ضدّ عرفان بود، و رفقا را ملزم می‌كردند بر این‌كه بیایند، بنشینند پای مجلس، پای صحبت و استفاده بكنند. مگر نبوده آن‌هایی كه در زمان سابق مرحوم آقا یادشان هست ... البته خب در اینجا ما نداریم آن كسی كه قبل از این جریانات، تهران و این چیزها یادش باشد.

 افرادی را دعوت می‌كردند، منبری دعوت می‌كردند، این‌ها می‌آمدند ... خب آن حرف خلافش را بگذار كنار، حرف درستش را بگیر. اشكالی ندارد، چه عیبی دارد؟ اینجا كه محیط، محیط بسته نیست. این محیط، محیط بازترین مكتبی را كه شما در دنیا سراغ دارید، مكتب عرفان است. كدام یك از عرفاء به اندازه مرحوم آقا كتاب نوشته پخش كرده؟ كدام‌یك از این‌ها؟ كدام یك از این افراد صاحب مكاتب، همین افراد ظاهری، انقدر به دنبال انتشار مطلب بوده كه از بیمارستان كه مرخص می‌شود، در رخت‌خواب خوابیده، من می‌روم می‌بینم دارد می‌نویسد. می‌گویم آقا جان یك یك ساعتی اقلّاً صبر بكنید كه ... می‌خندند! می‌گویند: آقا مگر چقدر ما عمر داریم؟ چرا یك ساعت هم ... آخر نیامده رفته در رختخواب: برو دفتر من را از آن طرف بردار بیاور!

 گفتم: یك ساعت صبر كنید به عنوان نمونه! ما بگوییم پدرمان چیزی ننوشته!

 از بیمارستان آمدند: برو دفتر من را از روی میز بردار بیاور و با قلم، بنویسم.

 كه را شما سراغ دارید؟ كه بوده انقدر باز، انقدر مطالب به این نحوه گسترش، خب اگر قرار بود ایشان هم می‌گفت هركس می‌آید اینجا سرش را بالا نیاورد، پس این كتاب‌ها را برای چه نوشت؟ كاری نداشت، یك رساله عملیه می‌داد بیرون، منتها رساله عملیه اخلاقیه و سلوكیه. این كار را بكن، سرت را كردی بالا، برو بیرون! این كار را بكن و الّا برو ... برو برو برو!

 خب این كه علی می‌ماند و حوضش! كسی دیگر نمی‌ماند این وسط! این كتاب‌هایی كه نوشته شده، این برنامه، این مسائل، آقا اینجا برو، آن‌جا برو، پیش آقا رضای بهاء الدینی برو، پیش آقای بهجت برو، این ها پس برای چه بوده؟ در عین این‌كه خب بنده می‌دانستم و می‌فهمیدم و مطلع بودم، بنده اصلا درس آقای بهجت هم شركت كردم، ایشان بنده به من امر كردند كه درس آقای بهجت برو و من رفتم. درس آقای بهجت رفتم، با ایشان مصاحبه كردم، اشكال می‌كردم سر درس، و خب ما هم یك آدم سمجی بودیم دیگر، اینطوری هم نبودیم كه چیز كنیم. بعد احساس كردم كه دیگر رفتن درس من، برای حاضرین موجب زحمت است، گفتیم خب زحمتمان را كم كنیم و بعد به پدرمان هم عذر هم آوردیم كه آقا این را كه شما فرمودید برو، ما رفتیم. البته الآن خلافش را دارند می‌گویند كه فلانی تمرّد كرد و از دستور پدرش تمرّد كرد و نرفت و ... نه آقا جان! بنده رفتم، مدت‌ها هم شركت كردم، منتها دیدم یا باید برویم صمٌّ بكم بنشینیم به در و دیوار نگاه كنیم، یا اگر قرار است حرف بزنیم خب هیچی مجلس تعطیل می‌شود. لذا دیگر عذرخواهی كردیم آمدیم بیرون. خب دیگر همه را از خودمان راحت كردیم. همینطور افراد دیگر كه خب رفقا هم شاهد بودند. درست شد؟ خود ایشان ما را سوق می‌دادند بر این‌كه باید از بزرگان بایستی كه تبعیت كرد و متابعت كرد، كسب فیض كرد و رفت و از آن‌ها بهره برد. هر وقت ایشان با مرحوم آشیخ عبدالجواد اصفهانی برخورد می‌كردند، به من می‌گفتند ـ وقتی منزلشان می‌رفتیم یا ایشان تشریف می‌آوردند این حرفها ـ برو دست ایشان را ببوس!

 خب این یعنی چه؟ یعنی این یك مرد بزرگ است، یك مرد زاهد است؛ با این‌كه ایشان عارف نبود، ولی خدا نبود، همه را می‌دانیم، ولی دیدگاه باز ایشان، و آن دیدگاه وسیع ایشان نسبت به مطالب و حقائق، خیلی عمیق‌تر از این بود كه در محدوده‌های خاص ارتكاز پیدا بكند و آن موقعیت خاص را ایشان محدود بكند. در حالی كه این مجلی و مجری فیض پروردگار را ایشان وسیع می‌دید، وسیع می‌دید، و منحصر نمی‌كرد به یك راه و به یك طریق. منتها به موازات همین قضیه، به موازات همین قضیه، شدیدا رفقایشان را، و شدیدا تلامذه خودشان را از ارتباط با خنّاسانِ یوسوسون فی صدور النّاس، از ارتباط با آن‌هایی كه دچار تردید می‌كنند، باز می‌داشتند. بله، یك وقتی، یك نفر نه، مكلف است، دستور دارد كه برود صحبت بكند، محاجّه كند، مواضع را بریزد رو، خب آن یك مطلب دیگر است. یك وقتی نه، ارتباط، به عنوان رفتن و آمدن و سلام و علیك كردن و امثال ذلك، این ارتباطْ مضرّ است، این ارتباط تأثیر سوء دارد. انسان با افراد ارتباط دارد، شما روش بنده را تا به حال دیده‌اید. بنده هیچ‌وقت نگفته‌ام حرفی كه می‌زنم بیایید بپذیرید. الآن خب ما در مطالبی كه داشته‌ایم خدمت رفقا، بحث‌هایی كه تا به حال داشته‌ایم، این یك سال و دو سال كه نبوده، حالا چه زمانی كه ما مشهد بوده‌ایم، و چه بعد از مرحوم آقا. بنده در زمان مرحوم آقا در مدرسه آقای خوئی وقتی كه این مباحثات را داشتیم با طرح مطالب به طور آزاد آن‌چنان آزاد برخورد می‌كردم كه در خود زمان مرحوم آقا افراد تعجب می‌كردند كه چطور من اینطور آزاد دارم این بحث را مطرح می‌كنم در عین این‌كه ممكن است نتیجه و نظر مخالف با بعضی از مطالب دربیاید. گفتم: مباحث طلبگی است! طلبه باید مباحث را آزاد ... اینطور ما را پرورش دادند ایشان. خیال نكنید كه این‌ها قضایا مربوط به بعد از فوت مرحوم آقاست. در خود زمان حیات مرحوم آقا، بنده در خودِ مطالب فلسفی، و مطالب غیر فلسفی، فقهی، خب ما در آن‌جا بحث‌های اصولی، فقهی داشتیم، یادم هست خمس یا زكات، خمس كه یادم هست كه بحث خمس و این‌ها داشتیم و بعضی از دوستان كه در آن‌جا می‌آمدند، چندتایی‌شان اصلا خب ... خدا رحمت كند، بعضی‌هایشان فوت كرده‌اند. این‌ها اصلا متعجب بودند از این‌كه چرا من یك روش خاصی را در مباحث پیگیری نمی‌كنم. گفتم مباحث و تعلیم كه روش خاص ندارد. طلبه كه نباید به دنبال گزینش كردن و انتخاب و اختیار مطالب باشد، طلبه طلبه است؛ باید به امام صادق هم ما پاسخ‌گو باشیم، همین. فقط ما به امام صادق باید پاسخ‌گو باشیم و كس دیگری هم در اینجا نیستند. و این قضیه‌ای كه مرحوم آقا به بنده تأیید می‌كردند در قبال افراد دیگر كه نسبت به دیدگاه‌ها من با تو هستم، این را چند مرتبه خدمت رفقا را قضیه‌اش را عرض كرده‌ام؛ یك قضیه و دو قضیه نبوده.

 یك‌دفعه داشتم از پله‌ها می‌آمدم پایین، ـ این را نگفته‌ام ـ دیدم ایشان با دو سه نفر دارند صحبت می‌كنند، ـ در همان اواخر عمرشان ـ دارند به آن‌ها صریحا دارند می‌گویند، پشت سر من داشتند می‌گفتند، نه جلوی من: نگاه به فلانی بكنید! این آدم ... ـ حالا یك تعبیری آوردند ـ فلان است. در مسائل به دنبال این نیست كه من چه می‌گویم، به دنبال این است كه او چه درك می‌كند از این قضیه.

 داشتند به آن‌ها تصریح می‌كردند. از بستگان ما هم بودند؛ هم از بستگان بودند و هم از غیر بستگان. به برادر بزرگ من داشتند این را می‌گفتند. خوب است دیگر؟ دیگر صریح‌تر از این؟ در اواخر عمرشان كه ... منتها نمی‌دانم حالا تصور می‌كردند كه من می‌شنوم یا نه. خب این روش روش اولیای خداست. كی این‌ها انقدر دُگم بودند؟ كی این‌ها انقدر بسته و متحجّر بودند؟ و همین علّت شد بر این‌كه بعد از فوت آقا، خدا راه را نشان داد و امام علیه السلام تأیید كرد، كمك كرد مسئله را، روشن كرد، بیان كرد، و من نمی‌توانم غیر از آن‌چه را كه می‌فهمم و ادراك می‌كنم عمل كنم. در عین این‌كه خودم همین مطالب را دارم شب‌های عنوان به عنوان حجّیت ولی خدا دارم اثبات می‌كنم. هرچیزی جای خودش را دارد. هرچیزی جایگاه خودش را دارد. نسبت به مسائل علمی، و نسبت به مسائل معرفتی، طلبه حدّ یقف ندارد، خط قرمز ندارد، نقطه قرمز ندارد. آن نسبت به مسائل علمی و نسبت به مسائل معرفتی جدا.

 اما صحبت در این است كه اگر شما در ارتباط با یك نفر رسیدید به جایی كه دیدید دیگر دارد عناد به خرج می‌دهد، این است صحبت. بحث، بحثِ علمی نیست، عناد است، غرض‌ورزی است، اعمال نفسانیات است. این مسئله ماست.

 اگر انسان به این نقطه رسید، دیگر این از دائره طرح مسائل علمی و افق مطالب علمی دیگر از این دایره خارج می‌شود. این‌جا دیگر ضرر به نفس می‌رساند، این دیگر طرح، طرحِ مسائل علمی نیست. هشام بن حكم با بسیاری از افراد بحث می‌كرد. در زمان امام صادق علیه السلام و حضرت هم او را تأیید می‌كردند و در كنار خودشان می‌نشاندند، این‌ها همه در جای خود محفوظ. ولی این طرح این مسائل و مباحث، تا وقتی بود كه در تحت اطاعت و متابعت امام معصوم است. وقتی كه این بیاید در وادی نفس، گرچه بخواهد به دنبال تثبیت ولایت برود، چیست؟ باطل است! موسی بن جعفر به هشام می‌فرمایند: صحبت نكن. وقتی می‌گویند صحبت نكنید، نباید صحبت كرد. موسی بن جعفر چون چیست؟ امام است، حجّت است. می‌گویند تو در زمان پدرم امام صادق صحبت كردی، بسیار خب، خیلی هم كار خوبی كردی، مورد تأیید او هم بودی، مورد تشویق بودی و از مكتب دفاع كردی. الآن امام تو، امام صادق است یا منم؟ الآن منم. وقتی منم، می‌گویم نكن، زمانه، زمانه تقیه است، زمانه زمانه توقف است، زمانه زمانه سكوت است؛ این صحبت تو مشكلات برای ما و برای شیعیان ما ایجاد می‌كند، درست شد؟ حالا هشام باید چه كار كند؟ باید ساكت بشود؟ یا بگوید نه، پس این علمی كه من دارم، این قدرتی كه من دارم، این قدرت خطابه، این قدرت نطق، این قدرت مجادله، این قدرت بحث، پس این‌ها را برای كی باید بگذارم؟ این قدرت را كه به تو داده؟ خیلی عوضی داری می‌روی جناب هشام! خیلی داری اشتباه می‌كنی. قدرت را همین موسی بن جعفر به تو داده، چرا كوری نمی‌بینی؟ آن كسی كه به تو این قدرت را در زمان امامتش داده، همان امام الآن به تو می‌گوید كه این قدرت را اعمال نكن. در زمان امام صادق كه با تو در آن محاجّه با افراد، مثل عمران صابی و امثال ذلك، كه باعث برتری و باعث حاكمیت و برتری تو شد؟ امام صادق است. اما امام صادق كه نمی‌آید این حرفها را به تو بزند، ما می‌فهمیم. ما می‌فهمیم كه اگر امام صادق عنایت نمی‌كرد، تو در محاكمه با آن فرد محكوم بودی، دیگر حاكم نبودی. منتها می‌آید، دست به سرت می‌كشد، احسنت می‌گوید، تشویق می‌كند و تسدید دارد می‌كند و تو هم بدبخت بیچاره خیال می‌كنی كه یك هنری كرده‌ای. هرچه هست، این دارد انجام می‌دهد. ریموت دست این است، دارد ریموت را كم می‌كند، زیاد می‌كند قضیه را. تو حالا خیال می‌كنی چه رفته‌ای! حضرت هم می‌آیند تشویقت می‌كنند، بارك الله، بیا، كنار خودشان می‌نشانندت. به همه هم نشان می‌دهند و بسیار خب.

 حالا كه موسی بن جعفر امام است چرا داری مخالفت می‌كنی؟ چرا به امر موسی بن جعفر ترتیب اثر نمی‌دهی؟ هان؟ خیلی مطلب دقیق است‌ها! تو برای كه داری این خطابه و نطق و محاجّه خودت را داری اعمال می‌كنی؟ مگر برای تثبیت امامت نیست؟ خب امام می‌گوید نكن! خود امام می‌گوید نكن. می‌گوید اگر برای من است، نكن. مثل این‌كه آقا فرض بكنید كه یكی آدم را فرض كنید كه بردارد بیاورد در منزل خودش، بعد هم یك غذایی كه مخالف با حال او و مزاج اوست درست بكند. می‌گوید: آقا چرا این را درست كردی؟

 می‌گوید: آقا جان من این را به خاطر شما درست كردم، مگر شما این را دوست نداشتی؟

 می‌گوید: من كه به تو گفتم، من این را سابق دوست داشتم، الآن این غذا برای من ضرر دارد.

ـ خب باشد، چون آن موقع دوست داشتی، من هم الآن درست می‌كنم!

 این حرف درست است؟

ـ این غذا را من سابق دوست داشتم، الآن من به واسطه این كسالت، این غذا برای من مضر است.

ـ نه حتما باید این را بخوری. نمی‌شود نخوری!

 این عین جریان چیست؟ الآن دیگر مسئله دفاع از ولایت و دفاع از امامت می‌رود دیگر در فاز نفس. می‌رود دیگر در افق نفس و نفسانیات. سابق خوب بود، الآن خراب شد. لذا مجلس هشام در زمان موسی بن جعفر دیگر نور ندارد، هان! نورش گرفته می‌شود، چون مخالفت با چیست؟ مخالفت با امام است. نور در جایی است كه پای امام در آن‌جا در كار باشد. موافقت با امام در آن‌جا باشد. حضور امام در آن‌جا باشد. اما اگر یك مجلسی بود كه مجلس مخالفت با دستور امام است، مخالفت با مسائل امام است، مخالفت با امر امام است، دیگر آن‌جا امام حضور ندارد. آن مجلس، مورد غضب امام است، مورد قهر امام است، مورد انكار امام است و این مطلب بسیار مسئله مسئله مهمی است.

 مرحوم آقا نسبت به ارتباط با افراد و اشخاص این‌گونه نظر داشتند و حتی بزرگان. یك روز یادم هست بنده در كربلا بودم در منزل مرحوم آقای حدّاد، در آن‌جا صحبت می‌شد كه آقای حدّاد می‌فرمودند: من نمی‌دانم آخر با چه زبانی ـ عبارت ایشان این بود دیگر، حالا ما نقل به معنا داریم می‌كنیم ـ من با چه زبانی به این رفقایم بگویم كه با افرادی كه دچار تشكیك می‌كنند رفت و آمد نكنند و صحبت نكنند؛ آن حال تشكیك آن‌ها در این‌ها وارد می‌شود. یعنی یك ولی خدا، یك آقای حداد، یك كسی كه بر همه عوالم می‌تواند حكم بكند، این در اینجا می‌گفت: اگر رفتید و صحبت كردید و مورد تشكیك قرار گرفتید، فلا تلومنّ إلّا أنفسكم، دیگر ارتباطی به ما ندارد. ما اتمام حجت داریم می‌كنیم خدمت همه رفقا و خدمت همه دوستان، و خدمت افراد. مسائلی اتفاق افتاده، می‌افتد، و حتی خواهد افتاد. راهی را كه بنده دارم خدمت رفقا عرض می‌كنم، مرامی كه دارم ... خب همه رفقا با هم یكی هستیم، و نسبت به این قضیه خب پایبند هستیم. بعضی‌ها خب طبعا مایل نیستند بر این كه بخواهند این مسیر را طی كنند، حالا خب دواعی مختلفی هست، دواعی مختلف است و این دواعی متفاوت ممكن است هركسی را به سلیقه خودش ببرد. بنده می‌گویم كه در مجالس فرض بكنید زنانه، مرد نباید شركت بكند، ارتباط بین زن و مرد دیگر نباید باشد، خب این را بر اساس یك قضیه‌ای می‌گویم، بر اساس یك داعی می‌گویم و بر یك مطلب می‌گویم. خب حالا یكی ممكن است بگوید: نه آقا، فلانی اشتباه می‌كند، پس این حرفها را كه باید برود بگوید؟ اگر ما نگوییم كه بیاید برود بگوید؟

 خب دلیل شرعی هم دارد دیگر، خب بله، اگر نگوید كه بیاید بگوید؟

ـ آقا این‌ها سؤالاتشان می‌ماند!

 خب مگر تو نكیر و منكر این‌ها هستی كه می‌گویی سؤالاتشان بماند؟ به تو چه مربوط است، خب بماند! به تو چه ربطی دارد كه سؤالات این‌ها می‌ماند؟ تو برو سؤالات مردها را جواب بده، نمی‌خواهد بروی سؤالات زن‌ها را جواب بدهی.

ـ آقا این‌ها اگر این مطالب را نپرسند، از كی بپرسند؟

 از عمه من بپرسند! كه به تو گفته كه ... درست؟ من یك چیزی می‌دانم پشت این قضیه كه الآن دارم این حرف را می‌زنم. مگر انسان همه چیز را می‌تواند بگوید؟ مگر انسان همه چیز را می‌تواند افشاء كند؟ هان؟ و همینطور سایر مطالبی كه خب در این زمینه هست. خب نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود كه شخص یا می‌آید قبول می‌كند و می‌پذیرد، به عنوان یك رفیقی كه اطلاعات بیشتری دارد اگر اینجا نرسیده، اقلّا اطلاعاتش را دارد. اقلا زمان پدرش را درك كرده، اقلّاً تجربیات آن زمان را دارد، درست شد؟ به هیچ جا نرسیدیم؛ خب نرسیدیم كه نرسیدیم، چكار كنیم؟ خدا بیاید ما را برساند.

 ولی حداقلش می‌توانم بگویم اطلاعاتی كه بنده در این زمینه دارم، اطلاعاتی كه هست، می‌توانم در عقائد و افكار خودم بایستم و نسبت به این‌ها پا بر جا باشم. ارتباط بین نفوس را بنده تجربه كرده‌ام. ارتباط و صحبت‌ها را بنده دیده‌ام. در همان زمان مرحوم پدرم و بعدش. مسائلی كه ممكن است حتی به ذهن شخص نرسد، و وقتی برسد كه دیگر كار از كار گذشته است، این‌ها را همه را ما تجربه كرده‌ایم. در بین اشخاص دیده‌ایم قضایایی كه خدای نكرده چه بسا ممكن است به موارد بسیار بسیار خطرناك برسد، ما این‌ها همه را تجربه كرده‌ایم. درست شد؟ خیلی خب؛ یك قانون می‌گذاریم، یك مبنا می‌گذاریم: آقا هركسی می‌خواهد ارتباط داشته باشد با ما، هركسی می‌خواهد در اینجا، هركسی كه می‌خواهد مطالب و مسائل ما را می‌خواهد خلاصه همان مسائلی است كه مربوط به افراد و اشخاص بزرگان هست، آن‌ها را چیز كند، بسم الله. هركس نمی‌خواهد، چرا باعث زحمت خودش و بقیه می‌خواهد بشود؟ چرا؟ ما كه برای كسی كارت دعوت نفرستادیم. درست شد؟ چرا می‌خواهد این مسئله، این قضیه بخواهد خلاصه هِی كش پیدا بكند؟ این‌جاست كه دیگر مطلب می‌بینید فرق می‌كند. یعنی افرادی كه این‌ها مسئله دارند، افرادی كه خلاصه به دنبال یك افكار خاص خودشان هستند، قبل از این‌كه به آن مسئله برسد، به آن مطلب حادّ برسد، ما تذكرمان را می‌دهیم، و داده‌ایم، و الحمدلله خیال می‌كنیم بنده در این زمینه هم بنده كوتاهی نكرده‌ام؛ داده‌ام صحبت خودم را. درست شد؟ خب در وهله اول گفته می‌شود كه آقا نه این حرفها نیست، خلاف به عرضتان رسانده‌اند، مسئله خلاف است، آقا چرا با ما صحبت نكرده‌اید، آقا چرا مطلب ما را چیز نكرده‌اید؟

 اصلا من تو را دروغ‌گو می‌دانم كه بخواهم با تو صحبت كنم! بیایم چه بگویم؟ شما پشت سرم در آن اتاق یك چیز می‌گویی، كه خودم با گوشم شنیدم، بعد می‌آیی جلوی من قسم جلاله دروغ می‌خوری! من چه بیایم با تو مشورت كنم؟ درست؟ خیلی خب. وقتی اینطور هست، چه داعی هست، چه داعی برای ارتباط هست؟ چرا؟ خدا خیرشان بدهد! فلان شخص آمده، شوهر یك خانمی، آمده پیش من: آقا شما یك همچنین حرفی را زده‌اید؟

 گفتم: بله بنده یك همچنین حرفی را زده‌ام.

 گفت: آقا مگر می‌شود خانم من عرض می‌شود كه نسبت به شما ارادتش كم بشود، فلان بشود، چه بشود ...

 گفتم كه: ارادت نسبت به بنده مسئله نیست؛ بنده یك فكر و راهی دارم، اگر موافق است كسی بسم الله، موافق نیست، برای بنده دردسر درست نكند. هیچ الزامی نیست، وقتی كه بنده كارت دعوتی برای كسی نفرستاده‌ام، خب این چه اصراری است كه حتما فرض بكنید كه ...

ـ آقا ایشان بندبند تنش را از هم جدا كنند از شما دست بر نمی‌دارد!

 دو هفته نگذشت، دو هفته سه هفته نگذشت، كه همان اعلامیه داد ما دیگر با این آقا كاری نداریم رفتیم سراغ نداریم ....... یعنی سه هفته شد یا نشد، نمی‌دانم. خدا خیرتان بدهد! پدر و مادرتان را بیامرزد. خلاصه شش در دنیا، شصت در آخرت بهتان بدهد. بابا این را زودتر انجام می‌دادید. این را زودتر انجام می‌دادید.

ـ ما رفته‌ایم به دنبال فلان آقای شیخ، كه ایشان شاگرد آقای حدّاد است، و آقای حدّاد را درك كرده و قطعا بهتر از این است كه این آقا نرفته.

 خدا پدر و مادرتان را بیامرزد، بنده كاملا از این مسئله استقبال می‌كنم و خیال می‌كنم كه سایر افراد هم از این قضیه استقبال كنند. و چرا قضیه روشن است ... حالا اینی كه باید بروند و بفهمند و ببینند و این حرفها این بماند، حالا ما كاری نداریم به این قضایا. آن زمانی كه ما به افراد گفتیم كه ما نیازی به رفاقت و ارتباط داریم، و آن‌ها می‌گفتند نه نیاز نداریم، همان مطالب مرحوم آقا را بگیر و عمل كن و كاریت نباشد، می‌دیدیم روزی را كه همین‌ها به جایی می‌رسند كه یكدیگر را لعن می‌كنند! و این‌هم نه این كه علم غیب داشتیم، ظاهر امر نشان می‌دهد، ظاهر امر. خیلی خب، گوش ندادید، خودتان می‌دانید. ما در این قطع ارتباط با شما ضرر نكردیم، راه خودمان را رفتیم و كار خودمان را هم انجام دادیم و خدا را هم شكر می‌كنیم. نه آن‌طور برای دیگران سجده كردیم و نه این‌طور آن‌ها را لعن می‌كنیم؛ نه، هیچ كدام! وسط و اعتدال، و راه اعتدال را در پیش گرفته‌ایم، منتها دیگر ما عمرمان، وقتمان، و اقتضائاتمان دیگر اجازه نمی‌دهد كه دائما امروز به جرّ و بحث و فلان و فردا و این‌ها بگذرانیم؛ نه، حوصله دیگر نداریم، حالمان هم دیگر اقتضا ندارد و وضعیت ما دیگر بیش از این اجازه نمی‌دهد به این‌كه بخواهد به این‌گونه مطالب، به این قضایا و مسائل بخواهد مطالب بگذرد، و به خلاف این راه هم بخواهیم عمل بكنیم، دیگر مخالفت صریح با دستور بزرگان شده است، و این را ما دیگر نمی‌توانیم بپذیریم.

 پس بنا بر این خلاصه و چكیده صحبت این است: راجع به افرادی كه خب طبعا برای آن‌ها ... این هم خیال نكنید كه اختصاص به الآن دارد؛ در همه زمانها بوده، در زمان مرحوم قاضی بوده، در زمان آقای حدّاد كه إلی ماشاءالله بوده، در زمان مرحوم آقا بوده. مگر همین‌ها در زمان مرحوم آقا نیامدند این افراد از اهل علم و غیر اهل علم، كه نامه‌های فدایت شومِ آن‌چنانی به مرحوم پدر ما نوشتند و بعد خودشان بلند شدند گفتند: كه آقای آسیدمحمدحسین اهل دكان است و مجالسش همه دكان است؟ مگر نگفتند؟ از بستگان ما هم بودند. مگر همین‌ها اول ـ كه هنوز هم در قید حیاتند ـ مگر همین‌ها در مجلس عصر جمعه كه دعای سمات می‌خواندند اشكشان نمی‌آمد و در دعا شروع می‌كردند دعا كردن و دیگر حالی به حالی شدن و خدایا این قلوب را بیشتر با هم ... جملات خیلی قشنگی هم ردیف می‌كردند سر هم و ... به هم مؤتلف بگردان و چه كن و چه كن ... همین‌ها نیامدند گفتند مكتب عرفان نشستن در خانه و در رفتن نیست، همین‌ها؟ همین‌ها بالای منبر مجلس لاله‌زار در حضور مرحوم آقا نگفتند كه، آن شعر حافظ را نخواندند: نه هركه چهره بر افروخت دلبری داند خطاب به مرحوم آقا؟

 خدا می‌آید آبرو می‌برد، نمی‌نشیند. خدا نسبت به اولیاء خودش غیرت دارد مردك! تو خیال كرده‌ای اوضاع دنیا در دست من و توست كه هرطور بخواهیم تصمیم بگیریم و هر طور بخواهیم حكم برانیم؟ نه آقا جان. ما یك خس و خاشاكی هستیم كه به قول علّامه طباطبائی در این رود افتاده‌ایم. او كه می‌رفت مرا به دل دریا برد. یك خس و خاشاك ما در این دریا هستیم، دریا یك چیز دیگر است؛ خودمان را با دریا اشتباه نگیریم. خیال نكنید این قضایا مال الآن است، نه آقا در زمان پدرمان هم بوده، آمده‌اند، رفته‌اند ... افرادی در زمان پدر ما شاگردی ایشان را كردند كه وقتی جدا شدند، نامه‌های فحش‌هایی كه در میدان شوش لات‌ها به هم نمی‌دادند، می‌نوشتند برای مرحوم آقا!

 ما این‌ها را همه را دیده‌ایم، توجه كردید؟ همه را دیده‌ایم. تهمت ها به مرحوم آقا را دیده‌ایم، فحش‌ها را دیده‌ایم در نامه‌هایی كه ... ایشان چكار می‌كرد؟ كار خودشان را می‌كردند، درست شد؟ كار خودشان را می‌كردند. بدبخت آن كسی كه چشم را ببندد به حقائق و نگاه نكند. لذا تصور نكنید كه حالا نه چی است قضیه. می‌گویند كه: اگر راه فلانی صحیح است، پس چرا فلانی جدا شده؟

 بابا این‌كه انگشت كوچكه آن‌هایی كه ما دیده‌ایم نمی‌شود كه حالا جدا شده. اولا بنده چه ربطی به فلانی دارم، به مرحوم پدر و آقای حدّاد هم دارم؟ این یكی كه اصلا این قیاس قیاس مع‌الفارق است. اصلا گیرم بر این‌كه خب مشابهتی هست ـ بر فرض محال ـ مگر در زمان آقای حداد از آقای حداد جدا نشدند؟ پس آقای حداد باطل است؟ مگر در زمان مرحوم آقا جدا نشدند؟ آن كه دیگر با چشم خودمان الی ماشاءالله ... حالا دیگر اسم نمی‌بریم دیگر؛ چرا اسم ببریم دیگر؟ خیلی‌هایشان مرده‌اند، خیلی‌هایشان هم ... بله! ما را مرده‌ایم (....) و خیلی‌ها هم هنوز زنده‌اند. خب ... درست شد؟ همه را دیدیم. همه را تجربه كردیم. لذا هیچ برای ما تعجبی ندارد، اصلا برای ما ... بعد از زمان مرحوم آقا هم دیدیم آن كسی كه می‌گفت ما مكتب عرفان را از شما پیدا كردیم نه از پدرت، بلند شد هزارتا بار ما كرد!

همین‌ها ... او را هم دیدیم. درست شد؟ همه را دیدیم، الآن هم می‌بینیم؛ خب باشد! مگر قرار بر این است كه نبینیم؟ مگر قرار بر این است كه نبینیم؟ مسیری است دارد طی می‌شود، راهی است دارد طی می‌شود، یك فردی است می‌آید می‌آید می‌آید تا اینجا، از اینجا به بعد می‌گوید آقا نمی‌خواهم بیایم: خب خداحافظ شما!

 آن یكی می‌آید اینجا، می‌گوید نمی‌خواهم بیایم. آن یكی می‌آید اینجا، می‌گوید نمی‌خواهم بیایم. هركس در یك منزل‌گاهی می‌گوید دیگر نمی‌خواهم بیایم؛ خب نمی‌خواهی نیا. از این به بعد نمی‌خواهم بیایم، از این به بعد اصلا می‌خواهم راه خودم را بروم، اصلا می‌خواهم بروم برای خودم مجلس روضه درست كنم، فلان كنم، هیئت درست كنم، بیا و برو و قلیان بكشیم، حافظ بخوانیم، مثنوی بخوانیم ... برو بكن! خدا خیرت بدهد! ما هم كمكت می‌كنیم، مشتری می خواهی برایت می‌فرستیم. از هركس یك كمكی برمی‌آید. كم داری، بگو مجلس امروز، این دفعه هفت تا كم دارد، هشت تا؛ این كه با هفت تا نصاب را پرش كنیم!

 درست؟ و من جسارت می‌كنم و این مطلب را جسارتاً خدمت رفقا عرض می‌كنم كه خب همه بدانند و آن این است كه من در ارتباط با رفقا، تصورم بر این است كه خلاصه به فرمایش مرحوم آقا كم توجه كرده‌ام، و دستوری كه ایشان به من در ارتباط با افراد داده بودند، دستور دیگری بوده و متفاوت بوده، ولی خب علی كلّ حال خب قرار بر این بوده كه خب به این كیفیت انجام بشود و این سفره وسیع گسترده بشود، تا این‌كه افراد و این‌ها همه بیایند و علی كلّ حال حجّت تمام بشود، و گفته نشود كه این هم مثل سایر افراد گوشه انعزال در پیش گرفته و خلاصه با عدّه محدودی این در ارتباط هست.

 علی كلّ حال، این یك امتحانی بوده، كه افراد جایگاه خودشان را در این زمینه پیدا كنند، و بنده این مطلب را به انحاء تعابیر عرض كرده‌ام كه بعضی‌ها تصور می‌كنند كه خلاصه ما به دنبال شهرت هستیم، و به دنبال معروفیت و امثال ذلك هستیم، این داعی كه خب در خیلی ممكن است وجود داشته باشد؛ ولی تا آن‌جایی كه به ذهنیات خود بنده برمی‌گردد و به افكارم برمی‌گردد، بعید می‌دانم بنده در این مسیر بوده‌ام. اگر یك وقتی حالا دایره گسترش پیدا كرده و این‌ها، این‌ها یك مطالبی بوده كه در اختیار بنده نبوده. فلهذا در همین راستا رفقا همه دیگر می‌دانند مطالب را می‌دانند، این سفره‌ای كه افتاده و پهن شده كه سفره معرفتی مطالب اولیاء خدا هست، این قضیه آسان به دست نیامده. گرفتاری‌هایی رفقا متحمّل شده‌اند تا این‌كه مطلب به این‌جا رسیده؛ شدائدی را طی كرده‌اند و هنوز بسیاری از رفقا گرفتار آن شدائد و گرفتاری‌ها هستند. قطع ارتباطهایی كه بوده، و حرف‌هایی كه پشت سرشان زده شده، و خلاصه مطالبی كه هیچ توقع نبود كه این‌طور انجام بشود، ولیكن خب علی كلّ حال انجام شد و هرچه خسرو كند، شیرین بود؛ و انسان هم بالاخره بایستی كه تجربه‌ای را كه همه كرده‌اند انسان هم باید انجام بدهد. من یك وقت با خودم فكر می‌كردم كه خب مگر ما خونمان قرمزتر از اجدادمان است؟ مگر با امیرالمؤمنین چكار كردند؟ آقا چهارتا ماندند دیگر! مگر با امام حسن چكار كردند؟ مگر با پدران ما چكار كردند؟ مگر با اولیای دیگر چكار كردند؟ مگر به همین آقای انصاری نجس نگفتند در همین قم؟ مگر نگفتند؟ مگر به مرحوم آقای قاضی در نجف كافر نگفتند؟ مگر نجس نگفتند؟ مگر سجاده از زیر پایش نكشیدند؟ مگر برای قتل ایشان اقدام نكردند؟ برای قتل ایشان مگر اقدام نكردند؟ خب این‌ها همه را گفته‌اند، ما هم گفته‌ایم و حالا هم در بعضی از كتاب‌ها می‌نویسند. خب، وقتی این‌طور است، خب دو تا حرف هم به من و شما بزنند، خب چه عیبی دارد، بگذار بزنند. حالا به ما یك دروغ‌گو هم بگویند. توكه داری به من دروغ‌گو می‌گویی پس چرا داری دنبال من داری می‌آیی؟ آخر من صحبتم این است، وقتی من یك استاد دروغ‌گو برای تو هستم، چرا دیگر داری دنبال می‌آیی، چرا تو می‌خواهی پیگیری كنی؟ خیلی تعجب می‌كنم! خب برو پی كارت! من می‌پذیرم كه یك آدم دروغ‌گویی هستم، قبول می‌كنم. تو می‌خواهی بگویی دروغ می‌گویم دیگر، خب من می‌پذیرم، قبول می‌كنم! دیگر با هم دعوا نداریم! دعوا آن‌جایی شروع می‌شود كه تو به من می‌گویی دروغ‌گو، من می‌گویم نه خودت دروغ‌گو هستی. خب دعوا! یك چوب ما دست می‌گیریم و یك چوب تو! ولی نه، بنده می‌پذیرم كه هستم؛ خب صلح و صفا؛ خوش آمدی! خوش آمدی و دیگر هم تو را قبول نخواهم كرد. تمام است قضیه، و دیگر هم پیگیری نكن مطلب را؛ چرا؟ چون من دیگر حوصله ندارم. آن وقت‌هایی كه ما حوصله داشتیم و منزل افراد می‌رفتیم و آن‌ها خیال می‌كردند خودشان محلی از اعراب دارند، گذشت دیگر آن زمان. عرض كردم جسارتی كه می‌خواهم بكنم، دیگر خب رفقا یك مقداری ... البته مطلب مربوط به این جمع نیست، همانطوری كه عرض كردم یك مسئله‌ای است كه هركس باید بشنود می‌شنود و خود او هم می‌فهمد.

 ما دیگر حال آن صحبت‌ها و آن بیا بروها و این‌طرف و آن‌طرف رفتن‌ها را دیگر نداریم. به ما اطباء هم اجازه نمی‌دهند كه بخواهیم در آن فضاها دیگر باشیم، و تكلیف شرعی بر بنده شده در این كه باید یك مقداری مسئله جمع‌تر باشد و قضیه ... همانی كه مرحوم آقا گفتند، ما همان را عمل می‌كنیم. مرحوم آقا به ما دستور دادند: آقاجان با كسی كه در شما تشكیك می‌خواهد ایجاد كند، ارتباط را قطع كن و از امروز بنده دارم خدمت رفقا عرض می‌كنم: هركسی كه با این جلسه‌ها و با این‌ها موافق است، بسیار خب! خب این دیگر یك اشتراك در مسیر است و یك رفاقت الهی است و یك ... و هركسی مخالف است، ولو حق با اوست؛ هیچ الزامی بر این كه ما بخواهیم ادامه صحبت و ارتباط بدهیم نیست، بلكه برای ما این ارتباط دیگر مضرّ است، این ارتباط دیگر ضرر دارد و ما در این دنیا نیامده‌ایم كه به خواست افراد زندگی كنیم، به سلیقه افراد زندگی كنیم، و ما را بپیچانند، دور بزنند، نه عزیزم. آن فرصت‌ها دیگر گذشت، آن سلام علیكم و بیا و بروها و سفرها و فلان و تو بیا و تو بیا دیگر تمام شد، تمام شد؛ شما می‌توانید از افراد دیگر و از رفقاء هم مسلك و هم‌سلیقه خودتان انتخاب كنید. خودتان برای خودتان جلسه داشته باشید، جلسه عصر جمعه داشته باشید؛ به بنده ارتباطی دیگر ندارد. شما خودتان می‌توانید برای خودتان مجلس روضه داشته باشید، چه ارتباطی به من دارد؟ شب تا صبح بزنید در سرتان، دو تا تُنگ هم در سرتان بشكنید، به من ارتباطی دیگر ندارد، درست شد؟

 شما اهل ولا باشید و ما كافر، به من ارتباطی دیگر ندارد، آن‌چه را كه به بنده ارتباط دارد این است كه ما همین مكتب معرفتی علمی و فهمی را ادامه می‌دهیم و خیال هم نكنید ولایت شما بیشتر از ماست! نه خیر، این حرف‌ها نیست. شما اگر بویی از ولایت می‌بردید این حرفها را نمی‌زدید. شما امام را می‌شناسید؟ شما طهارت بلد نیستید بگیرید! شما مسح سرتان را بلد نیستید بكنید! آن‌وقت حالا شما امام را بیشتر از ما شناختید؟ یك كلمه راجع به اولیاء خدا بگویم دود از كله‌تان بلند می‌شود؛ آن‌وقت می‌گویند ما بیشتر از فلانی امام را ... خب آن مبارك باشد! عیبی ندارد، خب آن معرفت امامتان را هم به ما بگویید، ما هم ... مگر هركس بخیل است؟ خب ما دنبال این می‌رویم كه امام را بشناسیم؟ ما پایین آوردن اولیاء خدا امام بالا نمی‌رود، امام را شما پایین آورده‌اید. امامی كه عرضه ندارد یك ولی خدا را به جایی برساند كه از همه چیز مطلع باشد، آن امام یك.... ارزش ندارد، یك یك قرانی آن امام برای من ارزش ندارد. امامی كه عرضه نداشته باشد ولی خدا را به یك جایی برساند كه هركاری كه او می‌كند این بكند، آن امام دو قران برای من ارزش ندارد. من امامی را قبول دارم كه هركاری كه می‌كند، ولی خدا هم انجام بدهد، ولی خدا! آن امام را من قبول دارم. اگر او ردّ الشمس می‌كند، ولی خدا هم باید ردالشمس كند، اگر او ماه را دو نصف می‌كند و انشقّ القمر، ولی خدا هم باید بتواند وانشقّ القمر بكند. این امام را بنده قبول دارم، و الّا آن امام را دیگر قبول ندارم، آن امام كشكی است، كشك است! پفك است! توجه می‌كنید؟ آن امامی كه به قول مرحوم آقا بتواند شاگردش را جای پای خودش بگذارد آن امام است، و الّا اگر نتواند دیگر امام نیست، امام كیست؟ به من چه مربوط است! به من دیگر ارتباطی ندارد. امام من، امام من است تا إلی الأبد، یعنی تا خدا خدایی می‌كند، می‌آورد جای پای خودش می‌گذارد، می‌آورد جای خودش می‌گذارد، تا خدا خدایی می‌كند، ازلًا و ابداً امام امام است، یعنی چه؟ پشت سر. هان، هان. حالا این پشت سر اینجا می‌ایستد، این می‌ایستد این می‌رود؛ این دیگر پس امام نشد. این دیگر امام كیست؟ این دیگر امام نشد. امام آنی است كه تا ازلا و ابدا همینطوری پشت سر آدم را می‌برد، آن امام است. متوجه شدید؟ پس علم ولی خدا علم امام است، علم امام علم ولی خداست، اما از دریچه امام، نه خودش به تنهایی؛ چون امام ابداً برای انسان امام است و ما ابداً برای امام چه هستیم؟ مأموم. و این إئتمام إلی ما لا نهایه له این إئتمام هست. خب این حرفش بد است؟ كجایش بد است؟ كجایش ایراد دارد؟ این كجای این حرف ایراد دارد؟ امام زمان ما نه تنها در این دنیا امام ماست، بلكه تا آخرت هم تا خدا خدایی می‌كند امام زمان برای ما امام است. هرچه در بهشت به ما می‌دهند، از آن‌جا می‌دهند، هر مرتبه ای كه هست، از اوست، هر درجه‌ای كه هست از اوست، سیر در صفات، و اسماء إلی ما لا نهایه، از امام زمان است. این نیست كه.... در قیامت كه می‌شود امام زمان یكی، ما هم یكی؛ نه! در این دنیا او امام است، در آخرت هم او امام است، همینطور إلی ما لا نهایه له. چون فیض خدا حدّ ندارد. چون وجود خدا حدّ ندارد. پس بنا بر این، این فیض وجود اگر مجرایش امام است، پس او هم حدّ ندارد. خدا انسان را به این مطالب روشن كند. لذا روی این قضیه، این مسئله را خدمت رفقا عرض كرده‌ام.

 دیگر افراد ـ البته افرادی كه اینجا هستند كه خب این‌ها به مسائل واردند، همینطور كه عرض كردم این صحبتی است كه این‌ها برای همه افراد، همه دوستان، چه مردها، چه مخدّرات، در هر نقطه‌ای كه هستند، ایران، خارج از ایران، این‌ها این مطلب را باید بدانند ـ كه ارتباط با افرادی كه تشكیك ایجاد می‌كنند، یك وقتی صحبت صحبت علمی است، خب صحبت علمی، خود ما هم داریم انجام می‌دهیم؛ یك وقتی نه! ارتباط، صحبت، سلام علیك، این ارتباط مضرّ است؛ و ما علينا إلّا البلاغ المبين. ما آن‌چه را كه بزرگان فرموده‌اند، خدمت رفقا عرض كردیم، و آن‌چه را كه دستور داریم خدمت رفقا عرض كردیم، حال پذیرش و عدم پذیرش با خود افراد است كه آن‌ها به چه كیفیتی هستند. البته بنده هم به مقتضای مسئولیتی كه دارم، و به مقتضای تعهّدی كه نسبت به ایجاب امنیت و ایجاد بستر مناسب، و ایجاد فضای رشد، فضای بدون جدل، فضای بدون نفسانیات، فضای بدون عناد، فضای بدون تشكیك، بنده نسبت به این قضیه تعهد دارم و رفقا از بنده مسئولیت می‌خواهند، بالاخره تا وقتی كه این ارتباط بین رفقا وجود دارد، طبعا باید در حفظ این ارتباط همه بكوشیم، همه سعی كنیم، همه سعی كنیم. به جای آشوب كردن و به هم زدن ـ كه دارند انجام می‌دهند ـ هی نامه به این طرف و آن طرف پراكنده كردن و هی اذهان و این‌طرف و آن‌طرف خراب كردن و ... خدا ان‌شاءالله همه را هدایت كند؛ به جای اینگونه مسائل، فضای آرام و فضای مناسب و فضای تمأنینه و فضای أمن و فضای بدون دردسر را این وظیفه كیست كه انجام بدهد؟ تك‌تك ما وظیفه داریم، بنده هم به سهم خودم نسبت به این مسئله می‌كوشم و در این‌جا صریحا به افرادی كه آن‌ها مایل نیستند كه همراه با این مسیر رفقا حركت كنند، صریحا در اینجا بنده می‌گویم قبل از این‌كه مطلب به مراتب ناراحت كننده و ناهنجار و غیر مناسب برسد، خودشان جدا كنند راه خودشان را. قبل از این؛ نگذارند كه بیاید و خراب بشود و جوّ به وجود بیاید، خلاصه حرف زده بشود و امثال ذلك. نكاتی كه بنده نسبت به آن نكات توجه دارم و عرض كردم، آن نكات، نكاتی است كه رفقا نسبت به آن التفات دارند، و توجه دارند، چند نكته بوده كه این‌ها را بنده به اصطلاح عرض كردم و دیگر خب تكرار نمی‌كنیم، و علی كلّ حال هیچ هم مدّعی نیستیم كه در طرز تفكّر اشتباه نمی‌كنیم، ادعای این مسئله را هم نمی‌كنیم، ولی مدّعی این مسئله هستیم تا وقتی كه فكر ما و ذهن ما نسبت به این مسئله اعتقاد دارد، طبیعی است كه باید روی آن بایستیم و از آن صرف نظر نكنیم، و گرچه بعضی‌ها را خوش نیاید و نسبت به این مطالب، خلاصه اعتراض داشته باشند.

 این مطلبی بود كه بنده مدت‌ها بود كه می‌خواستم در یكی از همین جلسات، عرض بكنم، چون هنوز از من هی سؤال می‌كنند، هِی نامه می‌دهند، آقا نمی‌دانم فلان شخص كه الآن یك همچنین تفكراتی دارد، آیا ما ارتباط با او پیدا بكنیم، به صحبتمان ادامه بدهیم یا ندهیم، آیا فلان كس ما با او رفاقت سالیان ممتد داشتیم، حالا چه امر می‌فرمایید؟ ما امر نداریم، عرض ما همین است كه گفتیم. این‌گونه افراد ارتباط با آن‌ها برای ما مضرّ است و بنده به آن تشخیص خودم این مطلب را خدمت رفقا عرض می‌كنم، حالا اگر خود رفقا جور دیگری تشخیص می‌دهند، و یك همچنین مسئله‌ای را نمی‌بینند، یا مصالح دیگری را در نظر دارند، دیگر فلله الحجّه البالغه، بنده حجّت را تمام كردم.

 اللهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد